

درباره یکی از کوچک‌ترین روستاهای اطراف مشهد که امروزه بخشی از شهر ماست ولی از یادها رفته است

عطر فراموشی در کوچه‌های «قریه عطار»

مرضیه ترابی | نخستین بار سال‌ها قبل و هنگام عبور از گذری باریک و قدیمی در منطقه «دروی»، چشمم به نام «قریه عطار» افتاد؛ روی یک در فلزی قدیمی در قاب پلاکی نقره‌ای رنگ نوشته شده بود: «آب قریه عطار». یادم هست همان زمان از آشنایی ساکن آن حدود پرسیدم: «قریه عطار کجاست؟» و او گفت که «روستایی در همین نزدیکی است» سال‌ها گذشت و فرصتی پیش نیامد تا درباره قریه عطار بیشتر بدانم. راستش انگیزه‌ای هم برای این کار نداشتم. تا اینکه نگارش سلسله‌یادداشت‌های تاریخ محلات برای روزنامه شهرآرا آغاز شد و نام «قریه عطار» هم خواه‌ناخواه در ردیف مکان‌هایی قرار گرفت که باید به خوانندگان معرفی می‌شد. این «ناخواه» گفتنم. حکایت از اجبار برای نگارش گزارش پیش روی شما ندارد. ناشی از اضطرابی است که به دلیل فقدان مدارک قابل‌ارائه داشتم. اما خدا را شکر. کندوکاوهای اخیر اطلاعاتی هرچند محدود درباره این روستای کوچک قدیمی و فراموش شده در اختیارم گذاشت که مرا مصمم به نوشتن درباره «قریه عطار» کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید، احتمالاً نخستین گزارشی است که درباره این روستای زیادرفته و مستحیل شده در مشهد به رشته تحریر درآمده است.

- پژشناسی جغرافیای «قریه عطار»

یافتن حدود دقیق قریه عطار چندان ساده نیست. مهدی سیدی در کتاب «نگاهی به جغرافیای تاریخی مشهد»، حدود اراضی مزرعه یا قریه عطار را چهل هکتار می‌داند و می‌نویسد: «قلعه پیشین آن در گوشه شمال شرقی میدان امام حسین^(ع) فعلی در خیابان خواجه ربیع، داخل خیابان بیست‌متری بلال، ده‌متری عطار (یا رسالت ۷۲) قرار دارد.»
باین حال، اطلاعات جغرافیایی دیگری که در اختیار داریم، ما را وادار به مطالعه دوباره این محدوده می‌کند.

عضدالملک در طومار مشهور خود که دربرگیرنده موقوفات حرم رضوی است، هنگام تعیین حدود مزرعه سمرقند، از «اراضی عطار»، سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد: «مزرعه سمرقند که محدوده است به حدود معینه ذیل در طرق شهر باتمام [موقوفه است] حدی به مزرعه نخودک/ حدی به اراضی و کال موقوفه شاه تهماسب/ حدی به اراضی باقرآباد و اراضی عطار/ حدی به اراضی مزرعه شقاه».
باتوجه به اطلاعات طومار عضدالملک، محدوده اراضی مزرعه یا قریه عطار باید وسعت بیشتری داشته باشد. مشخص نیست که چرا به جای مزرعه شقاه، نام مزرعه باقرآباد (نقرآباد) را کنار اراضی عطار نوشته‌اند. حال آنکه در ظاهر، فاصله قریه عطار تا اراضی مزرعه شقاه بسیار کمتر است. از این‌ها که بگذریم، حاجعلی رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹ خورشیدی و در جلد نهم فرهنگ جغرافیایی ایران، قریه عطار را با «خواجه ربیع» یکی می‌داند و می‌نویسد: «ده از دهستان تبادکان/ بخش حومه شهرستان مشهد/ هفت‌کیلومتری شمال مشهد/ جلگه، معتدل /سکنه: ۸۳ نفر/شعبه/زبان:فارسی/آبیاری: فئات/محصولات، غلات/ شغل: زراعت و مالدار۱/ دارای راه اتومبیل‌رو/ شخصی به نام خواجه ربیع در این ده مدفون و معروف است که معلم حضرت‌رضا -علیه‌السلام- بوده.»

گزارش رزم‌آرا بیش از آنکه گره از مشکل جغرافیای و تاریخ قریه عطار باز کند، بر ابهام‌ها می‌افزاید؛ اما از این نظر که به یک روایت فولکلوریک و عامیانه درباره شخصیت خواجه ربیع در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی می‌پردازد و قریه عطار را بخشی از این حکایت می‌داند، حائز اهمیت است.

در نقشه‌های دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، نام «عطار» در جبهه شمالی شهر مشهد و در میان مناطق «باغ

خواجه ربیع» (شمال شرقی)، «مال‌آباد»، (شمال غربی)، «کلاته بوغا» (غرب)، «درآیند شاهزاده» و «درآیند خانه‌دار» (جنوب و جنوب شرقی) به چشم می‌خورد. این را می‌توان از نقشه‌ای که احمد ماهوان در کتاب «تاریخ مشهد قدیم» آورده است، دریافت.

از مجموع این شواهد، می‌شود چنین ارزیابی کرد که گستره قریه عطار، در محدوده‌ای جسییده به باغ خواجه ربیع و باتوسعه به سمت غرب قرار داشته است.

- به روایت اسناد

قدیمی‌ترین گزارش و سند تاریخی که در آن نامی از قریه عطار به چشم می‌خورد، متن وقف‌نامه میرزا محمدجعفر رضوی است که در آن «شش زوج» از «مزرعه عطار» را وقف اولاد ذکور خودش کرده است، باین حال، می‌توان درباره اینکه مزرعه مذکور همان قریه عطار موردنظر ما باشد، تردید کرد.

ظاهرا دو مزرعه با نام «عطار» در محدوده مشهد داشته‌ایم که یکی از آن‌ها در سمت شرقی و دیگری در جهت شمالی مشهد قرار داشته و آنچه محل بحث و بررسی این نوشتار است، مزرعه بخش شمالی است. برای اینکه دربرایم موقوفه میرزا محمدجعفر رضوی مربوط به این بخش است، نیازمند شواهد تاریخی بیشتری هستیم. در کتابچه‌های آماری دوره ناصرالدین‌شاه، به‌ویژه کتابچه‌های منطقه میان‌ولایت و تبادکان، نشانی از قریه عطار نیست. احتمالاً جمعیت کم و قرار گرفتن در محدوده مزارع بزرگ و مشهوری مانند باغ خواجه ربیع، باعث شده است قریه عطار چندان به چشم نیاید. این وضعیت در دوره‌های بعد و تا پیش از مستحیل شدن این روستای قدیمی در مشهد، بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ خورشیدی، تداوم پیدا کرد.



تصویری از خیابانی که در بین اهالی محله رسالت هنوز با عنوان قریه عطار خوانده می‌شود

دره زیبای «آل» از دوربین عبدا...قاجار



تاریخی، فرهنگی و اقتصادی خراسان، به این منطقه سفر کرد. عبدا...قاجار در سال ۱۲۷۲ خورشیدی، تقریباً و جب‌به‌جب مشهد و مناطق اطراف آن را کاوید و مجموعه‌ای از عکس‌های بسیار نفیس تهیه کرد که امروزه در آلبوم شماره ۲۴۰ از مجموعه آلبوم‌های کاخ موزه گلستان نگهداری می‌شود. اگر یادتان باشد، قبلاً سه تصویر از این مجموعه را-مربوط به «شاهان گرماب»، «معدن فیروزه» و «خواجه اباصلت»-



تصویری از پروژه در حال احداث بوستان بهار که اراضی قریه عطار بوده است/ دهه ۸۰ قرن ۱۴ خورشیدی

آن‌گونه که حتی در روند فعالیت‌های تبلیغی گروه‌های اعزامی حوزه علمیه مشهد، با مدیریت مرحوم آیت‌... دهشت در اواخر دهه ۱۳۴۰ خورشیدی هم، قریه عطار در نظر گرفته نشده بود و برای آن مبلغی تعیین نکرده بودند.

دفتر گزارش‌های تبلیغی مربوط به قریه عطار نشان می‌دهد که این روستا، به‌طور اتفاقی در ۲۰ دی‌ماه سال ۱۳۴۷ خورشیدی به عنوان مقصد یکی از مبلغان حوزه علمیه مشهد تعیین شده است. محمد رجائی، طلبه حوزه علمیه مشهد، قرار بود به روستای دستگردان برود، اما به‌دلیل بدی آب‌وهوا و ناهمواری جاده، سر از قریه عطار درآورد.

این را می‌توان در گزارش دست‌نویس وی که امروزه در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود، مشاهده کرد. توصیف رجائی از قریه عطار در سال ۱۳۴۷ تکان دهنده است؛ این روستا نه مسجد داشت و نه حمام. مردم آن برای استحمام ناچار بودند به روستای دستگردان در یک کیلومتری قریه عطار بروند. جاده مواصلاتی روستا هم چنگی به دل نمی‌زد، با وجودفاصله نه چندان دور هفت‌کیلومتری تا محدوده شهری، رجائی اذعان می‌کند که رسیدن وی به روستا، یک ساعت زمان برده و او ناچار شده است، با همراه خود، از میان گل‌ولای ناشی از بارش برف و به زحمت، طی طریق کند. البته در اوقات خشک سال، می‌شد این مسیر را در پانزده دقیقه طی کرد. محمد رجائی، ذیل برگه‌نخستین گزارش تبلیغی خود توضیح می‌دهد: «مخفی‌نماند که این قریه حدود پانزده خانوار بیشتر نیست و جمعیت زیادی ندارد.»

این جمعیت به‌تدریج کمتر هم شد. پیش از فرا رسیدن دهه ۱۳۷۰ خورشیدی، تعداد جمعیت روستا

- شکایت «حسین ولد غلامحسین»

درباره اهالی قریه عطار و شغل آن‌ها، اطلاعات زیادی وجود ندارد. تنها سندی که در این‌باره در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود، سند شکایت «حسین ولد غلامحسین» است که در سوم اردیبهشت ۱۳۱۴ خورشیدی آن را خطاب به محمدولی اسدی، نایب‌التولیه وقت آستان قدس رضوی، نوشت (سند شماره ۱۰۱۲۲)؛ متنی که با وجود سادگی و پیش‌پاافتاده بودن موضوع آن، نشان می‌دهد اهالی قریه عطار، احتمالاً به دلیل کمبود آب و شاید ناکافی بودن اراضی زیرکشت، برای کار به دیگر مزارع اطراف مشهد می‌رفتند و بخشی از آن‌ها کارگر فصلی بودند، «مقام محترم ریاست جلیله آستان قدس حضرت آقای متولی باشی، باکمال احترام و توقیر به عرض می‌رساند فدوی حسین ولد غلامحسین ساکن قریه عطار آخوی بنده رفتند در قریه چلوئی (قریه چالقی) به عنوان سالاری و فدوی هم محض کمک آخویم رفتن در قریه چلوئی و آخوی بنده مدت دو ماه سالار بود و بعد از آن هم آخوی من و هم خودم مریض شدم و در خانه خوابیده بودیم و علی ملاحسین، نوکرولی عباس خان، از قریه کنه بیست آمده در چلوئی و با بنده همراه بود. دشتیان چلوئی برات را فرستاد نزد ما و امر نمود ائاثیه بنده را از قلعه خارج کنند و ائاثیه بنده را از خانه بیرون ریخت. عرض کردم برای چه ائاثیه من را بیرون می‌ریزی گفت حکم علی ملاحسین می‌باشد و یک دانه وستین و دو من آرد و یک دانه بیلچه و هفت دانه مرغ را غلامحسین غلامان در چلوئی جلوگیری نموده است. مستدعی است از مقام محترم به عرایض بنده رسیدگی فرمایند و امر فرمایند ائاثیه فدوی را مرحمت فرمایند تا به دعا گوئی ذات اقدس مبارک مشغول شود. باقی امر، امر مبارک است تقدیم‌کننده، حسین ساکن قریه عطار، محرومیت‌های گسترده زیرساختی از یک سو و از سوی دیگر، خشک‌سالی‌های ییابی که عملاً اجازه زراعت نمی‌داد، معدودسکنه قریه عطار را هم ناچار به کار در دیگر مزارع کرده بود. متأسفانه اطلاعی درباره جزئیات حاکم بر این روستا طی دوره مذکور در دست نداریم.



نستعلیق می‌نویسد: «دورنمای دره آل/ در ۹ فرسخ ونیم مشهد واقع است. آب چولانی خانه از پهلوی آن می‌رود. چهل خانوار سکنه دارد. از این نقطه تا کلات تقریباً ۱۰ فرسخ است. رفتن به آنجا با درشکه تا سه فرسخ خیلی صعب است. بعد از آن به گردنه ده بیوینی که گردنه سختی است و پس از آن به گردنه میرزا قاشدی می‌رسد که دهنه ارغون شاه و ده خشت از آنجا نمایان است. این خط کلات کلیتاً کوه‌های سخت دارد و خط تلگراف در تمام این راه توی جاده واقع است و تلگراف به واسطه سختی کوه اغلب بارش است و خط تلگراف دره‌گز به کلات می‌آید و از آنجا به دره‌گز می‌رود و دهات عرض راه از آل تا مشهد از این قرار است کارده، آندرخ، رضوان، حسین‌آباد، فرخت (فرخد)، خلق‌آباد، پُل شاهی، خواجه ربیع، مشهد مقدس، دهاتی که از آل به کلات می‌رسد، سیج، بلقور، برده و کلات. خانه‌زاد، عبدا...قاجار، دارالخلافه ناصری،» آنچه در این گزارش مهم و درخور اعتناست، آمار و توصیفاتی است که عبدا...قاجار در گزارش خود ارائه می‌دهد: جمعیت دهات و البته در انتها، گزارش کیفیت خطوط تلگراف که اصلی‌ترین شبکه ارتباط سریع در آن دوره محسوب می‌شد. این گزارش کوتاه و پراطلاعات، در نوع خود منحصر به‌فرد و درخور استفاده در پژوهش‌های گوناگون است.

کشف تاریخ

ترابی|جاده ارتباطی مشهد به کلات، بدون تردید و بی‌تعارف، یکی از زیباترین جاده‌های ایران است. طبیعت بکرو فوق‌العاده، چشمه‌سارهای پرتعداد و پرباب جاری‌شده از دامنه‌های پرمره‌ر هزارمسجد، چشم‌اندازی رؤیایی و بهشت‌گونه را رقم می‌زند که در کمتر جایی می‌توان نمونه آن را یافت. اما جاده جدید و امروزی، با همه زیبایی‌هایش، در برابر چشم‌انداز جاده قدیم مشهد به کلات که از وسط کوه‌های صعب‌العبور و دره‌های عمیق عبور می‌کرد، تاب مقاومت ندارد و زیبایی‌اش در برابر این چشم‌نوازی، رنگ می‌بازد. جاده قدیمی مشهد به کلات، از دروازه نوغان یا بالاخیابان شروع می‌شد، از خواجه ربیع پل شاهی، خلق‌آباد، فرخد، حسین‌آباد، رضوان، آندرخ، کارده و آل عبور می‌کرد و پس از طی مسافتی از میان کوه‌ها و از وسط روستاهای سیج، بلقور (بلغور) و برده به دژ زیبای کلات می‌رسید. در این مسیر قدیمی و بسیار زیبا، دره آل زیبایی خیره‌کننده و ویژه‌ای دارد که حتی در روزگار ما نیز علاقه‌مندان به طبیعت را به سوی خود فرامی‌خواند. این مکان فوق‌العاده، در ۵۵ کیلومتری شمال شرقی مشهد واقع است و یکی از از تفرجگاه‌های مورد علاقه مردم منطقه محسوب می‌شود. ۱۳۲ سال قبل، عبدا...قاجار با مأموریت ویژه ناصرالدین‌شاه و برای عکس‌برداری از چشم‌اندازهای طبیعی،



سرآغاز آصف‌الدوله شاهسون



هادی‌دقیق‌آخرین فردی که در سلسله نشست‌ها پیرامون آصف‌الدوله های خراسان قرار است از او یاد کنیم، غلامرضا آصف‌الدوله شاهسون است که نوشتن از او واقدامات عجیبش در خراسان، ممکن است قدری سوگیری تاریخی به همراه داشته باشد؛ زیرا آن قدر مطالب منفی از او در دست هست که

به سختی می‌شود درباره آصف‌بودنش نظر داد. البته همین هم مؤید این است که هرچه به اواخر دوره قاجار نزدیک می‌شویم، لقب‌دادن‌ها سلخته‌تر می‌شود و بیشتر براساس زدوبند و فساد ی است که حالات‌یگزار پس پنجاه سال حکومت سلطان صاحب‌قران، در درباره قاجار نهادینه شده است. پیش‌تر، از اللهیارخان و عبدالوهاب خان آصف‌الدوله گفتیم، اما اکنون باز هم چند سال از جنون آخرین آصف‌الدوله خراسان جلوتر می‌رویم تا از شخصی بگوییم که به شهادت تاریخ، اقداماتش اوضاع خراسان را آشفته‌تر و آتش مشروطه را شعله‌ور کرد.

غلامرضاخان شاهسون که پسر چابارچی باشی امیر توپ‌خانه بود و پیش‌تر لقب نظام‌الدوله و شهاب‌الملک داشت، پس از عبدالوهاب خان لقب آصف‌الدوله گرفت. غلامرضاخان سال ۱۲۵۳ خورشیدی والی کرمانشاه بود، اما بعد از اینکه آن منطقه ضمیمه مناطق تحت حکومت مسعودمیرزا ظل‌السلطان شد، او به تهران فراخوانده شد. غلامرضاخان شهاب‌الملک پس از آن مدتی والی کرمان بود. ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» روایتی عجیب و وحشتناک از این دوره زندگی او دارد. او می‌نویسد که وقتی فردی از اهالی کرمان نزد او افزایش قیمت ماست گله می‌کند، غلامرضاخان فوری میرغضب را فرامی‌خواند و دستور می‌دهد سر رعیت بیچاره را بزند که چرا فضولی کرده و در این امر که در شأن حاکم است، چون‌وچرا کرده است. این داستان مربوط به قطعی کرمان است که در نهایت مردم خشمگین شورش می‌کنند و کلانتر شهر را می‌کشند و شهاب‌الملک هم عزل می‌شود.

- آصف‌الدوله‌شدن شهاب‌الملک

پس از وقایع کرمان و کرمانشاه، غلامرضاخان والی طبرستان (مازندران)، سپس عربستان (خوزستان) می‌شود. در نهایت ناصرالدین‌شاه که چند سال پیش از مرگش برای یکی از فرزندان‌ش دنیال منصوب شده‌بود، خراسان را برای او برمی‌گزیند و تصمیم می‌گیرد شهاب‌الملک را هم به عنوان پیشکار یا او همراه کند. غلامرضاخان شاهسون مدتی بعد در خراسان لقب آصف‌الدوله می‌گیرد. شاهزاده‌ای که ناصرالدین شاه برای خراسان برمی‌گزیند، نصرت‌الدین میرزا سالارالسلطنه، فرزند زینت‌السلطنه است. زینت‌السلطنه هم فرزند حسن خان سالار بود. حسن خان سالار هم فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله بود که در شماره دوم این یادداشت‌ها به او و شورشش در خراسان در ابتدای دوره ناصرالدین‌شاه اشاره کردیم.

غلامرضاخان آصف‌الدوله در خراسان حق آب و گل داشت. زیرا پیش‌تر پدرش یک بار والی این منطقه بوده‌است. باوجوداین، طبق سنت درباریان فاسد قاجار، مناصب مهم به مزایده گذاشته می‌شد و فرد مد نظر باید دم شاه و صدراعظمش را می‌دید و حتی مبلغی به‌عنوان پیشکش و هدیه‌ای از رزنده به آن‌ها می‌داد. البته بدیهی بود که این شاهزاده‌های کوچک، بعدها خرج همه این بریزوبیاش‌های بزرگ را از رعیت‌های منطقه می‌گرفتند. غلامرضاخان آصف‌الدوله شاهسون هم که پس از این همه گشتن در سراسر ایران، راه برنده‌شدن در این مزایده‌ها و تأمین مخارجش را بلد است، کلی باغ پیشکش همایونی می‌کند و راهی خراسان می‌شود.

- رفت‌وبرگشت‌های آصف‌الدوله

آصف‌الدوله در مدت پیشکاری در خراسان، خرابی‌های مسجد گوهرشاد را تعمیر می‌کند و به همین واسطه شعری هم بر ایوان شرقی مسجد در وصف او آمده است: «بزرگ چاکر شاه جهان شهاب‌الملک [...] چو از حوادث گردون دون بوقلمون/ مر این مناره ایوان خراب گشت و تباه/ درم فشاند و نمود اهتمام در تعمیر/ که ذکر خیرش ماند در السن و افواه». آصف‌الدوله چندی پس از مرگ ناصرالدین‌شاه و در دوره مظفرالدین‌شاه، به تهران احضار و دوباره به حکمرانی کرمان و سیستان مأمور می‌شود و اینکه توطئه‌گرانی را که سیم‌های تلگراف را خراب و یک فرد انگلیسی را کشته‌اند، مجازات کند. مأموریت او در کرمان دوباره با قطعی و خشک‌سالی هم‌زمان و همراه می‌شود و مردم بم و سیرجان به مرکز شکایت می‌کنند و آصف‌الدوله عزل و به تهران فراخوانده می‌شود. او آنجا حکمران تهران می‌شود، اما از بخت بدش، این ایام هم مصادف می‌شود با قرض‌کردن پول از روسیه و خرج‌کردن آن پای عیش‌ونوش مظفرالدین‌شاه و ملازمان رکابش در سفر اروپا. این پول قرار بود خرج اصلاحات شود، اما وقتی شاه با جیب و خزانه خالی برگشت، مردم تهران شوریدند.

چند سال بعد از این اتفاق‌ها، او والی فارس می‌شود. در آن زمان لرد کرزن، سیاست‌مدار معروف انگلیسی که نایب‌السلطنه هندوستان بود، تصمیم می‌گیرد از کرانه‌های خلیج فارس بازدید کند. آصف‌الدوله برای خوشامدگویی کرزن به بوشهر می‌رود، اما شاه‌که می‌ترسیدمبادا چون او آداب پذیرایی از مهمانان خارجی را بلد نیست، دسته‌کل به آب دهد، مدتی بعد او را دوباره به تهران احضار می‌کند.

ماجراهای این بخش زندگی آصف‌الدوله خیلی درهم، پرحادثه و گاه مبهم است و حتی برخی جاها قدری سخت می‌شود فهمید که این همه حادثه را خودش به وجود می‌آورده یا از بخت بدش بوده است. او هرچا می‌گذداند، خرابی به بار می‌آمده است؛ اما قدری که جلوتر برویم، اتفاق‌های خراسان کمی زندگی‌او را شفاف‌تر می‌کند. آصف‌الدوله پس از چندی بلانکلیفی، سال ۱۲۸۳ خورشیدی دوباره والی خراسان می‌شود. نوشتن و خواندن از این همه جابه‌جایی غلامرضاخان آصف‌الدوله در سراسر ایران حوصله‌سربر است، حالا شما فردی را تصور کنید که در زمان قاجار، بدون استفاده از هواپیما و خودرو و قطار، این همه در این کشور جابه‌جاشده است. قطعاً برای آصف‌الدوله هم چندین بار احضار به تهران و عزل و... خوشایند نبوده، اما حتماً پول و قدرت انگیزه بسیار خوبی برایش بوده است. او در نهایت دوباره به خراسان برگشت. آصف‌الدوله از حضور قبلی‌اش در خراسان خاطره خوشی نداشت، اما این بار هم اتفاقاتی باعث شد او به تهران فراخوانده شود. یکی از دلایل عمده این بود که صدارت از امین‌السلطان که پشتیبان آصف‌الدوله بود، گرفته شده و به امین‌الدوله داده شده بود. امین‌الدوله اما می‌گفت مشکل اول «اطهارات علمای تهران و اصرار ایشان به عزل آصف‌الدوله» از ولایت خراسان بوده است. تاریخ‌اما می‌گوید که مشکل بسیار عمیق‌تر از این حرف‌هاست.

ادامه دارد

